

میتوان در نظر گرفت.
مطلب دیگری که در طرح ملحوظ نشده مسئله برات است با اینکه سفته در اکثر موارد با برات مشابه و تقریباً هر دو آنها از لحاظ قانونی تابع مقررات واحد میباشد معذالک مقررات لازم الاجرای مزبور فقط بسفته اختصاص داده شده است در حالیکه براتگیر با قبول برات همچنین براتکش و ظهرنویسان برات مانند متعهد و پشت نویسان سفته مسئولیت تضامنی داشته قاعدتاً برات نیز باید مشمول مقررات مزبور قرار گیرد.

از : دکتر رضا مظلومان

تجزیه و تحلیل بزه و کیفر

از نظر ویکتور هوگو

ویکتور هوگو یکی از بزرگترین و مردم دوست ترین متفکران قرن هجدهم میباشد که افکار مترقیانه و اندیشه های انسانی و عالی خود را در آثار فراوانی که با قدرت هرچه تمامتر نگاشته بود ، به همه عرضه نمود.
هوگو از قیام کنندگان علیه کیفرها و خشونتها میباشد . کتاب بیسویان او که یکی از شاهکارهای بزرگ جهان است ، سرشار از مسائل مربوط به ظلم اجتماع ، بی توجهی مردم ، بی انصافی طبیعت و خشونت انسانهاست . او در این کتاب از جرم ، انحراف ، بدبختی ، عدالت ، بیعدالتی ، فساد و تباهی بطور مفصل بحث میکند و قاضی ، قانون ، ناننگزار و اجتماع را مورد انتقادات شدید و حملات بی امان و منطقی خود قرار میدهد و رواشهای سنتی و افکار عقب مانده و اندیشه های پر خشونت را درهم میکوبد .

بك : عوامل سازنده جرم

ویکتور هوگو به همه عواملی که مورد توجه مکاتب مختلف میباشد، اشاره میکنند و يك اربابجای خود واجد اهمیت بشمار میآورد. او با توجه بشرابطجغرافیایی مینویسد که روح زمین در وجود انسان ریشه میدواند. محلهائی یافت میشود که بدی را در انسان شکل میدهد، شهرها از انسان، موجودی وحشی و سفاک میآفریند و بر تعداد کلاهر داربهاو دزدبها میافزاید. جنگلهاءاز موجوداتی که در آنهازندگی میکنند وحشی بار میآورد. آب و هوا بهمان اندازه اشکال خارجی خاك، اثربخش است. هنگامیکه خورشید جنوب روی مغزهای ضعیف ضربه میزند، در آن مغزها جرمشکل میگیرد و تظاهر پیدا میکند.

موضوع انتقال وراثت هم از مسائلی است که بهیچوجه از نظر این متفکر بدور نمانده و عوامل وراثتی را نیز در ارتکاب جرم مؤثر قلمداد کرده است. نهایت نظراو با آنچه که در مکتب تحقیقی وجود دارد، مطابقت نمیکند. چون نظراو بیشتر در اطراف عوامل اجتماعی جرم دور میزند. بنابراین جنبه های اکتسابی جرم بیشتر مطمح نظراو میباشد. بهمین جهت نظرش بازان ژاك روسو که میگوید: انسان پاك آفریده میشود و بعد اجتماع او را آلوده میسازد، مطابقت دارد.

یکی از مسائل بسیار پر اهمیت که شدیداً مورد توجه هوگو بوده است، پدیده اقتصادی میباشد. او عدم توزیع عادلانه ثروت را یکی از عوامل مؤثر ایجادکننده جرم میدانند و معتقد است که توانگریها و بی نیازی های بیحد و فقر و بدبختی زیاد، شکل دهنده هرگونه جرمی است.

بدبختی دانه پرورش جرم میباشد که بدو طریق آن را بوجود میآورد و رشد و نما میدهد:

۱- نا امیدی را در حد کمال در بدبختها افزایش میدهد. بنظر هوگو علت بسیاری از دزدبها، احتیاج و گرسنگی است.

۲- احساسات زیان بخش را در توده مردم ایجاد می کند. چگونه ممکن است که حسادت در قلب کسی که هیچ ندارد و ثروتهای بیکران را مشاهده میکند به وسیله مالکان آنها با اسراف و بطور بیپوده خرج میشود، شکل بگیرد؟

فرد بدبخت و مستمند میگوید که دیگران همه چیز دارند ولی من چه چیز دارم؟

حسادت همیشه بنفرت منجر میشود. درد و رنج، عصبانیت را شکل میدهد ولی

طبقات مرفه کورند و این واقعیات را درك نمیکند.

نفرت طبقات بدبخت آتش میافروزد و جامعه را شعله ور میسازد. بدبختها

بانهام و نابودی تمایل پیدا میکنند و چون ببرد بدبختی و عذاب تمیلستنی

دچارند میخواهند که آنها را بهمه مردم هم سرایت دهند و همه را گرفتار آن

شکنجه ها نمایند.

ویکتور هوگو مینویسد، کسیکه فقط بدبختی مرد را دیده باشد، در واقع هیچ

چیز را ندیده است؛ زیرا باید بدبختی زن را به ببند. کسیکه بدبختی زن را ببیند، باز

هم هیچ چیز را ندیده است، چون باید بدبختی کودک را مشاهده نماید. هنگامی که فرد

بآخرین امکانات برسد و از کار و دستمز و در آمد، نان، آتش و گرما، تشویق و

شجاعت و اراده. . . همه باهم محروم باشد، بدبختی که شعله های نور اخلاقی

در او میمیرد. بنابراین انجام همه گونه اعمال وحشتناك از او امکان پذیر میشود.

ناامیدی و یأس بوسیله جدارهای مستحکمی محصور میشود که جرم و خیانت و انحراف

را پدید میآورد.

آموزش و پرورش نیز از موضوعاتی است که مورد نظر هوگو میباشد. بنظر او

مردمانی که از این دو اصل بی بهره باشند، دارای روح و اندیشه ای نارسا هستند که هر لحظه

امکان دچار شدن آنان بدام آلودگی و اعمال ناپهتجار وجود دارد.

هوگو مینویسد که از گیوتین اولی پرسید نامت چیست؟ پاسخ داد: بدبختی.

چون از گیوتین دومی سوال کردم که نامت چیست؟ گفت: نادانی.

در جوامع انسانی همه چیز یافت میشود و آن چیزی است که در نمایشگاه بنام

محیط میگیرد. او بخواهد که از يك انسان بیگناه و سازگار، موجودی تبه‌کار می‌آفریند، اشاره میکند و با نفی مجازات‌ها، بالخصوص کیفرهای بیرحمانه و پرخشونت مینویسد که اجتماع نظارت‌های لازم را نمیکند و وظایف خود را در قبال افراد انجام نمیدهد و در نتیجه انسانها را در زیر فشار عوامل تنه‌آوری و یار ویاور میگذارد.

اجتماع سپس ظلم را کاملتر میکند و با اسلحه مجازات بسراغ فردی که بزه‌کار ولی بیگناه است، میرود.

بنابراین اگر شرایطی که بطرف جرم رانده میشود، مورد نظر و بررسی قرار گیرد، بخوبی میتوان اذعان نمود که بزه‌کار يك موجود بدبختی است و اجتماع که در مورد او بقضاوت میپردازد، يك گناهکار میباشد.

هنگو سپس با اجتماع می‌تازد و آنرا از دو جهت ظالم قلمداد میکند.

۱- اجتماع، وسایل ضروری ممانعت از ارتکاب جرم یکی از افراد خود را که بطرف رفته، فراهم نیاورده است.

۲- اجتماع، ظلم اولیه را بوسیله کیفرهای وحشیانه دوبرابر نموده است.

اجتماع آنچه‌آن‌فرد را در زیر فشارهای وحشتناک قرار میدهد که بالاخره مجبور میشود که بلزدی روی آورد. ولی همین اجتماع که آفریننده تبه‌کار میباشد، او را بزندانی هولناک می‌اندازد تا بالاخره بقتل منجر گردد.

بنابراین همه‌جا اجتماع است که مقصر میباشد. اجتماع يك ناپدری بد اخلاق و بد رفتاری است که نسبت برخی از فرزندان خود ستمگری روا میدارد.

سه: انتقاد از دستگاه عدالت

یکی از موضوعاتی که بکرات در نوشته‌های هنگو پیشم می‌خور در حملات بی‌امان و تند است که نسبت بقانون و قاضی و قانونگذار انجام میدهد و لبه تیز شمشیر انتقادات خود را متوجه آنها میکند.

سومین پرده معروف است. این سومین پرده شامل گودال تیر گیها و غار کورها میشود. در آنجا بی‌توجهی و تسامح شکوفا میگردد، دیسو بصورت ابهام آمیزی از جای برمی‌خیزد. سایه‌هایی که در این گودال بپرسه زدن مشغولند، بترقی و تعالی جهانی بی‌توجهیتند. آنها دو مادرند که نادانی و بدبختی نام دارند. آنها دارای يك راهنمائی باشند که نامش «احتیاج» است، ولی برای همه اشکال مختلف ایجاد رضایت خاطر نمیتوان که آنان «اشتها» نام داد. آنچه که در سومین پرده نمایش اجتماعی حرکت میکنند، اعلام استقلال و آزادی خفه شده نیست؛ این اعتراض باصل است. در عمق اجتماع، زیرزمین بزرگ بدی و فلاکت و مرارت نهفته است. این زیرزمین و غار مدش، فوق همه چیز است. هدف آن تنها نظم اجتماع نیست؛ بلکه فلسفه، علم، حقوق، فکر و اندیشه انسانی، تمدن، تحول و حتی ترقی و تعالی است. بصورتی ساده نامش دزدی، روسپیگری، قتل، آدم‌کشی است. این غار تاریکیها و ظلمات است و پیاسخ نیازمند میباشد. هنگو همانطور که مشاهده شد، همیشه در همه جا از دو پدیده جهالت و فقر بنام دو عامل اساسی سازنده جرم یاد میکند و نابودی آنها را، انهدام بسیاری از جرائم بشمار می‌آورد؛ بطوریکه در مورد آموزش مینویسد.

— با باز کردن يك مدرسه زندانی را ببینید.

دو: اجتماع گناهکار است

ویکتور هنگو هیچگاه جبران و ترمیم جرم را بوسیله خشونت و ریزش خون خواستار نمیشود و اینگونه عملکرد را بشدت رد و نفی میکند. او با شکنجه، کیفر اعدام و هر نوع مجازات سنگینی به مخالفت می‌پردازد و آنها را نا انسانی، غیر عادلانه و وحشیانه بشمار می‌آورد و کیفر مرگ را جنایت قانونی نام میدهد. از نظریکتور هنگو، جرم يك پدیده اجتماعی است که تحت شرایط مختلف محیط شکل

اوضاع سرزنش قانونگذاران بعلمت عدم توجهشان بحقایق و اینکه، زیر نفوذ مسائل سیاسی قرار گرفته و اصول را نادیده انگاشته و انسانیت را فراموش کرده است، آنان خطاب میکنند:

— شما تصور میکنید که بهمه چیز وقوف دارید، در حالیکه اشتباه میکنید.

بچه چیز جمهوری یا مشروطیت میگوئید؟ ملت رنج میکشد، ملت احساس سرما

میکند.

او بنقش قاضی اشاره میکند و مینویسد که نقش قاضی همانطور که در گذشته انجام میشد، انتقام گرفتن و شکنجه دادن بدکاران نمیشد. قاضی باید آنان را هدایت کند و از آموزش لازم و پرورش ضروری بهره‌مند سازد.

او در ۲۲ مه ۱۸۷۶ در مجلس سنا ضمن حمله بقضات میگوید:

— کسیکه يكسکه پول بی ارزش را بدزد او را بزندان جنایتکاران و تبهکاران خطرناك میاندازد ولی بكسیکه گنجینه و تخت جواهری را بدزد، لبخند میزند.

عدالت، حق، قانون يك زینت ظاهری است. برای ملت فقط يك بازوی مسلح به شمشیر وجود دارد. کسیکه از بالای آن بگذرد، این شمشیر او را بپایه‌ای رفیع و مرتبه‌ای عالی میرساند.

هوگو در اینکه قوانین الهی و بشری راعده‌ای سودجو و ریاکار بهم می‌زنند و افراد را بنام خداوند بوسیله مجازاتهای بشری محکوم میکنند، سخت بر آشفته میشود و بقضات و قانونگذاران خطاب میکند:

— تو میگوئی که قانون گذشته، حال و آینده من هستم. من مجازات میکنم، نفرین و لعنت میفرستم، شکنجه و آزار میدهم.

تو بخودت اظهار میکنی که راست کردار و درستی، قاضی هستی، عدالتخواهی. تو روشن و صریح و با اطمینان عمل میکنی. تو قلم را بدست میگیری و بر روی حق، خط بطلان میکشی و قانون واقعی تغییر ناپذیر و نازودنی را نادیده میگیری. سر قلم را بروی خودت برگردان، خواهی دید که آینه بی‌عدالتی و عدالت‌گری تو کدر

و تار شده است و ترازویت در برابر تندبادهای بی‌انتهای، لرزان و نامیزان میباشد. این متفکر، جنایات قوانین را که از جرم‌های دیگر نفرت انگیز تر بشمار می‌آورد، مورد تنفر قرار میدهد و مینویسد که نفرت و بدبختی بقانونگذارانی که بوظائف خود خیانت کرده‌اند و بیشريت يك نوع عدالت خیالی تقلبی داده‌اند. نفرت و بدبختی بقضاتی که با تفسیرات نامطلوب خود که برحسب تمایل عواطف شخصی انجام میدهند برحقه بازی و سالوس و نادرستی قانونگذاران مهر صحه میگذارند.

عدالتی که از عطفوت برخوردار نباشد، از قاعده و قانون اساسی خارج است. آیا سازمانهای قضائی اجتماع تاکنون در حفظ انسانهای بدبخت و درمانده کوشش بعمل آورده است؟

حقوقی که در مجموعه‌های جزائی وجود دارد، دروغ میگویند. هنگامی که دستور میدهد یا منع میکند فقط برای مطمئن کردن خوشبختی عده قلیلی در برابر همگان میباشد. بدبخت نمیتواند این ریاکاری را نادیده انگارد و بسرنوشت خود بی‌اعتنائی کند. برخی مجازاتهای سخت و نامتناسب، کسانی را بدام میکشاند که علیه نظم برقرار شده قیام مینمایند. قصد از مجازات کردن انسان، برگرداندن این افراد بقالب اصلی خود نیست، زیرا کیفر دهندگان باین امر رضایت نمیدهند. آنان این افراد را با جا دادن در محیط پر از تباهی و انحراف زندانها، فاسدتر میکنند. بدتر از آن محیطهای آلوده، بدنامی این انسانها میباشد که توسط قوانین بی‌آبرو میشوند تا دیگر نتوانند جای اصلی خود را در اجتماع باز یابند.

اینگونه علمکرد باعث میشود که معنای عدالت و حق بصورت انحرافی تغییر شکل دهد و بدین ترتیب آرام آرام و گام‌بگام آزادی اراده در وجود مجرم فلج شود و بدی در وجودش پرورش بیابد.

چهار - مخالفت با روشهای سنتی

هوگو یکی از مبارزان سرسخت بکار بردن روشهای سنتی است، بهمین جهت

به صحنه دلبره آورو پر از سفاکی شکنجه زنی برخورد کرد که با آهن سرخ شده و سوزان، روی شانه‌های او علامت می‌گذاشتند. جرم این زن دزدی خانگی بود.

هوگو با مشاهده آن صحنه دلخراش و آهن‌گداخته و استشمام بوی گوشت سوخته بدن آن زن و نعره‌های جگرخراش و لرزاننده‌ایکه از دلاو برمی‌آمد، بشدت متأثر میشود و اثرات بسیار نامطلوب و ناخوشایندی در روح و ذهن و اندیشه‌اش می‌گذارد.

هوگو در سال ۱۸۶۲ مینویسد:

هنوز فریادهای ملتسمانه و مهیب آن زن در گوشه‌هایم زنگ می‌زند و هنوز

اثرات نعره‌های وحشتناک آن شکنجه دیده از روح زدوده نشده است.
ویکتور هوگو پس از آن منظره هولناک آزار و عقوبت انسان بدست انسان، در حالیکه وجودش سراسر مشبع از غم‌خواری و دلسوزی برای آن زن بیچاره و نگویند بدست روحش مملو از طغیان و آشوب میشود و علیه چنان قوانین سبعا نه‌ای دست‌بشورش و قیام می‌زند.

پنج: مجازات اعدام

نفرت عمیق از داربست اعدام و محکومیت بمرگ، یکی از گسترده‌ترین واکنشهایی است که ویکتور هوگو از خود نشان میدهد.

هوگو مینویسد:

داربست گیوتین، انسان را بعالم توهمات و تخیلات میبرد. تا هنگامیکه انسان با چشمان خود این هیولا را نبیند، نسبت بآن میتواند بیتفاوت بماند ولی بمحض آنکه آنرا دید، تکان‌لرزشی که سراسر وجودش را فرا میگیرد، بسیار شدید است. آنجا است که باید علیه آن جبهه‌گیری کرد.

در سال ۱۸۰۷ که هوگو بانفاق برادرانش بنزد پدر خود که در ایتالیا بود، میرفت در طول راه اجساد بسیاری مشاهده نمود که از شاخه‌های درختان آویزان بودند. این

در همه جا بقانون سنتی و افکار سنتی برخی قضات و قانون‌گذاران بشدت حمله می‌کند و آنها را مورد انتقاد قرار میدهد.

او ضمن حمله بروشهای نادرست گذشته که هنوز در مبارزه علیه جرم از آنها استفاده میشود، مینویسد:

از بین ببرید این جنایات و مجازاتهای پیر دراز پای لنگ را. زندانهایتان را نوسازی کنید. قوانین جزائی را از نو بسازید. مجموعه قوانین و قضاتانتان را دوباره سازی کنید.

اوپا طرح این مسأله که چه انتقاد و نکوهشی میتوان باین مجازاتها نمود؟ مینویسد:
قبل از همه، این کیفرها غیر انسانی و ضد بشری است. از سوی دیگر این مجازاتها با ترقی علوم و کشفیات جدید تطابق ندارد.

سپس او سؤال میکند که در واقع جرم چیست؟
هوگو خود پاسخ میدهد که جرم يك پدیده فردی و اخلاقی نیست بلکه يك

عملکرد اجتماعی و يك بیماری است. ما این بیماری را بطریقه‌ای بسیار نادرست و غیر اصولی درمان میکنیم. نصف قوانین جزائی ما سنتی است و نیم دیگر آن تقلیدی و غیر علمی میباشد. باید بزهدکاران را مانند بیماران مورد شفا و درمان قرار داد.

بخوبی میسر است که جلوی بیماری را گرفت و پیشگیری لازم را عملی نمود. زیرا بیماری از شرایط زندگانی نامطلوب و ناخوشایند که مردمان بدبخت را احاطه کرده است، ناشی میشود.

بدون شك تحولات اجتماعی، اثرات بسیار مطلوبی در کاهش جرائم دارد. هوگو اعمال شکنجه و آزار را شدیداً مسود نکوهش قرار میدهد و مجریان این بیعدالتهای را، انسانهایی پر خشونت و پر خاشخو معرفی میکند.

او منظره وحشتناک و انزجار آور شکنجه‌ای را که مشاهده میکند بدین ترتیب شرح میدهد و نتیجه میگیرد:

شش ساله بودم که بطور اتفاقی روزی از جلوی کاخ دادگستری می‌گذشتم که

قرار داد .

هوگو مینویسد که در سال ۱۸۲۸ ، شب قبل از اجرای اعدام يك محكوم بمرگ ، از جلوی شهرداری پاریس میگذشته است که داربست گیوتین را مشاهده مینماید که در کنار آن دژخیم مکرراً با فریاد، صحنه اعدام فردا را یادآوری میکرد و در حالیکه پی در پی فرود آمدن تیغه گیوتین را امتحان میکرد ، مردم را برای تماشا و نظاره دعوت مینمود .

او سپس از این منظره هولناك با نفرت هرچه تمامتر یاد میکند و مینویسد :
چه موجود وحشناکی بود آنمردی که خود را آماده میکرد تا هم نوع خود را بقتل برساند . هنگامیکه يك بدبخت نا امید در زندان ، در یأس کامل دست و پا میزد ، این چنین حالتی برای دیگری جز يك چهره زشت و کریه چیزی نبود .

در نظر هوگو تکرار کلمات مهیب و نفرت انگیز دژخیم بیشتر از خود مجازات اعدام، و حشناك و شنیع و قبیح بود، بطوریکه او را واداشت که فردای آنروز بنوشتن کتاب معروف خود « آخرین روز يك محكوم » بپردازد و آن را در مدت سه هفته پایان برساند .

او در مخالفت با کثیر اعدام مینویسد که کلیه مسائل بدون استثناء ، موضوعات اجتماعی ، اخلاقی ، فلسفی ، مذهبی ، همه و همه در مورد مجازات مرگ مطرح میشود .

از نقطه نظر اجتماعی ، آیا اجتماعی که قسمتی از اعضا خود را در بدبختی و بیچارگی رها میکنند تا بدام جرم بیفتند و سپس آنان را زیر داربست اعدام میکشاند تا سرشان را قطع کند، واقعاً دارای زیربنای صحیحی میباشد و خوب ساخته شده است؟ بر حسب پاسخی که باین سؤال داده میشود ، میتوان کثیر اعدام را نفی یا اثبات کرد و بر مبنای آن بتدوین قوانین جزائی له یا علیه آن پرداخت .

از نقطه نظر مذهبی ، آیا واقعاً نمیتوان احساس کرد که همیشه در انسان چیزی وجود دارد که از حد او میگذرد و نه باو و نه بهمنوعانش هیچکدام تعلق ندارد ؟

منظره هولناك بر روی او تأثیر مشهودی نگذاشت ولی در سال ۱۸۱۲ که او با تفاق برادرش اوژن Eugene از اسپانیا به پاریس میآمد ، در عبور از بورگوس burgos با مشاهده محکومی که در حال اعدام او بودند ، بشدت بخود لرزید و در نتیجه با تمام قدرتی که در او وجود داشت از آن صحنه فرار کرد .

هوگو از گیوتین بنامهای « دستگاه خون آلود » و « وسیله مرگی که بصورت مهیب و دهشتناکی در حال حرکت است » یاد میکند .

او مناظر نفرت انگیز اعدام انسانها را در ملاء عام، و شادی سادگی مردمی را که از رنج و عذاب دیگران ایجاد میشود و آنانی را که با مشاهده شکنجه و آزار محکومان خود را سرگرم میکنند ، شدیداً مورد انتقاد قرار میدهد .

هوگو با بکار بردن عناوین « قتل قضائی » و « دستگاه قاتل » ، کثیر مرگ را محكوم میکند .

این نویسنده بزرگ ، مجازات مرگ را غیر عادلانه و نادرست میداند، زیرا معتقد است زندگی فقط بخداوند متعلق است و جامعه مطلقاً حق ندارد آنچه را که باو متعلق نمیشد و از آن بزدان است، نابود سازد . جامعه ای که زندگی را نداده است، چگونه بخود حق میدهد که آن را باز پس بگیرد .

در سال ۱۸۲۵ ویکتور هوگو باصرار یکی از دوستان شاعرش بنام ژول لوفور J. Lefèvre در صحنه اعدامی شرکت میکنند تا دوستش بتواند با آنچه که مشاهده میکند برای مبارزه ای که علیه مجازات اعدام آغاز کرده بود، الهام لازم را بگیرد .

این دودوست در نزدیکی داربست اعدام قرار میگیرند تا صحنه را نزدیک با جزئیات مشاهده نمایند . هنگامیکه شکنجه آغاز شد و ابتدا مجدمست محكوم را قطع کردند، هوگو دیگر طاقت نیاورد که بقیه شکنجه و عقوبت را ببیند و پشت خود را به آن کرد و دیگر نتوانست بر اعصاب خود مسلط شود .

از این بعد بود که جنگ بزرگ هوگو علیه کثیر اعدام با جدیت هر چه تمامتر آغاز شد و بصور مختلف، اینگونه عملکرد و صحنه های وحشیانه آنرا مورد انتقاد

آیا حتی زندگی همان حق خداوند بشمار نمیآید ؟

شش : مجازات زندان

ویکتور هوگو برعکس بحث زیادی که در اطراف مجازات اعدام کرده است در مورد زندان بحث مفصل و چشمگیری ندارد . او از همه زندانها ، زندان دادگستری و موقت ، زندان اجباری و زماندار ، بازدید بعمل میآورد و از سال ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۸ طریقه بهغل و زنجیر کشیدن زندانیان را مشاهده می نمایسد و این صحنه دردناک و اسفناگیز را در نوشتههای خود منعکس میسازد .

او با بازدیدی که از زندان بیستر biotre میکند و وضع تأثر بار زندان و غل و زنجیر آنان را می بیند ، بیشتر بشرط شرح مطلوب زندان و وضع رقت بار زندانیان می پردازد . در وهله اول آنچه که در زندان بیشتر بچشم هوگو میخورد ، حالت اختناق و اضطراب و دلهره ای بود که بشدت یافت میشد . بهمین جهت او مینویسد : - آیا این حالت بعلت بوی خفه کننده زندان است ؟ آیا ظاهر محصور ساختمان است ؟ یا رنگ پریده ساکنان آن است ؟ بنظر هوگو ، زندان يك ساختمان معمولی نیست ، بلکه يك موجود زنده و يك غول وحشتناکی است که در پنجههای خود شکارش را می فشارد . هوگو در کتاب ((آخرین روز يك محکوم)) به نقل قسول از او مینویسد :

- در اطراف من همه جا زندان است ، ۰۰۰ این دیوار ، زندانی از سنگهاست . این در ، زندانی از چوب است . این زندانبان ، زندانی از گوشت و استخوان است . زندان جای بسیار وحشتناکی است که نصف آن انسان و نیم دیگرش خانه است . زندان مرا مخفی میکند ، در زیر همه پیچ و تابهای خودش فشارم میدهد ، در میان دیوارهایش محصورم میسازد و در زیر قفلهای آهنین خود ، دست و پایم را قفل میکند و با چشمان زندانبان به مراقبت من میپردازد .

هوگو به تشریح وضع زندان و حالتی میپردازد که در لحظه ورود بان بهر انسانی ممکنست دست بدهد . بنظر او اولین فشاری که در هنگام ورود زندان روی ذهن و اندیشه ضربه میزند ، احساس تاریکی و خفقان و کاهش شدید قدرت تنفس و روشنائی است . زندان بوی مخصوص خود را دارد . هوا در آنجا هوای معمولی نیست . محصور بودن بین چهار دیوار ، برای يك زندانی چیزی جز رنجهای بزرگ و روزگاری درد آلوده نیست . زندانی باید بجز محیط خفقان آور زندان ، خشونتها و سفاکیهای زندانبانها و دوستان آنها را نیز تحمل نماید . زندانیانی که زندان را ترك میکنند ، برخی از شدت غیظ و عصبانیت زندانبانها را بهیم میسازند و برخی دیگر با هانت میپردازند ، در حالیکه همه در معرض ضربات زندانبانها و مراقبان و هدف نفرینها و ناسزاگوئیهایی مردم قرار دارند . این حالات تازه ابتدای کار است . بدیهیست مرگ بهتر از چنین سرنوشتی است .

در قلب ویکتور هوگو ، احساساتی سرشار از رحم و احسان و عطف نسبت بزندانیان بدبخت ، شکل میگیرد و از اینهمه بدبختی ورنجی که بآنان تحمیل میگردد ، اظهار تاسف میکند . او در کتاب « آخرین روز يك محکوم » دو انتقاد اساسی را متوجه زندانبانها میدانند :

۱- او سوال میکند که آیا تحمیل روش وحشیگرانه و اولیسه و صدمه زدن بوسیله خشونت و سفاکی ، يك نوع سیاست مدبرانه و منطقی است که نسبت بزندانیان در نظر گرفته شده است .

هوگو که ناظر صحنه های نفرت انگیز بغل و زنجیر کشیدن زندانبان بوده است ، از نگاههای نفرت بار و پر از حقود کینه آنان یاد میکند .

او بخوبی فهمیده بود که زندانبانان ، شکنجه ها را بخوبی بر خود هموار میسازند ولی این آزار آنان را تغذیه میکند تا خوابهای انتقام را به بینند . چقدر جرقه های کوچک ، زیر این خاکستر پوشیده میشود ؟ بالاخره دريك لحظه مناسب این اجتماع زندانبان و این جامعه خارج از قانون ، طغیان خواهد کرد و با شورش ، دشمنی و کینه

خود را نشان خواهد داد .

هوگو این زندانیان را بصورتی میبیند که بالاخره مجمع بی لگام و زمام گسیخته‌ای را تشکیل خواهند داد که بوسیله آوازه‌های خودشان اجتماعی کلی و رسمی را که آنان را به غل و زنجیر میکشاند، حقیر و پست خواهند شمرد .

این متفکر بزرگ شدیداً از آزار زندانیانها و شکنجه‌هایی که بر زندانیان اعمال میکنند و از وضع و شرایط بهداشتی و تراکم زندان انتقاد میکند و آنها را بحال زندانیان نامطلوب و ناخوشایند و ایجادکننده حقد و انتقام میداند .

هوگو مینویسد که متأسفانه اجتماع هیچگاه زندانی آزاد شده را رها نمیکند .

همیشه باو سوءظن دارد و او را بافکار عمومی میشناساند و او را اوارا میکند تا بدبختی ، مصیبت و سقوط اخلاقی خود را تجدید کند .

او سپس بذکر يك مثال از يك زندانی به نام فریوش Friauche میسر دازد و شرح میدهد که زندگی این بدبخت چقدر با سختی و رنج گذشته است و چگونه سقوط در سقوط

او را در بر گرفته است ، بطوریکه بالاخره زندان او را در چهار دیواری خود محصور میسازد . او پس از آزادی آرزو داشت که بتواند زندگی شرافتمندانه خود را از سر بگیرد ، ولی

نتوانست که در اجتماع کلی جایی برای خود بدست آورد زیرا همیشه زیر نظر و مراقبت پلیس قرار داشت . او دارای يك برگ شناسائی زرد رنگ بود که باید همه جا نشان بدهد و در هر هشت روز يك بار خود را معرفی نماید .

فریوش میگوید که من ترسناك و وحشتناك بودم ، همه کودکان از ترس من فرار میکردند تا خود را نجات دهند . هیچکس مایل نبود که بمن کاری واگذار کند .

روزی که گرسنگی باین زندانی از زندان آزاد شده بشدت فشار میآورد ، او مجدداً دست بدزدی میزند و باز بر زندان می‌رود .

هوگو مینویسد ، جرم نوعی بیماری است که باید بوسیله پزشك درمان شود .

ترس و ارباب بوحشت افکندن که پایه‌های شکنجه و کیفرهای قدیمی را تشکیل میداد ، امروز دیگر قابل قبول و توجیه کننده نمیشد . هدف کیفر دیگر تنبیه کردن ، آزار

دادن و انتقام کشیدن نیست . بنابراین باید در قوانین اساسی ، تغییرات اصولی ایجاد کرد . این تحولات باید از لحظه بازجوئی تا آخرین لحظه‌های زندانی بودن انجام بگیرد . باید در همه جا گذشت و احسان و نیکی جانشین سختی و فشار شود . در جایی که آهن و آتش بکار رود ، روغن ریخته خواهد شد . باید بزهاکار را بمانند يك بیمار اصلاح کرد و شفا داد . بجای قضایات باید پزشکان بمداوا بپردازند . بجای زندانها باید بیمارستانها را برپا کرد .

ویکتور هوگو با اشاره باین امر که او تعداد زیادی از زندانیهای مختلف فرانسه

و سایر کشورها را مورد بازدید قرار داده است ، بروش زندان انفرادی مهر صحنه میگذازد و مینویسد که این زندان دارای سه سود بزرگ است :

۱- ارباب و وحشت ایجاد میکند .

۲- مانع فساد و انحراف میشود ، در حالیکه در زندانیهای عمومی جنای اخلاقی

همه زندانیان را مورد آزار قرار میدهد .

۳- اصلاح میکند .

هوگو ضمن تعریف از زندان انفرادی و بیان اثرات سودبخشی که دارد از آن بعنوان يك مسکن آرامش بخش ، يك جایگاه عدالت ، يك محل تفکر و تعمقی یاد میکند

که محکوم در مورد قضاوت جامعه نسبت بخودش انجام میدهد . زندان انفرادی که

جایگاه اصلاحات و عاری شدن از معایب و فساد است ، باعث میشود که بزهاکار با گذشته خود ترك رابطه کند و آن را بدست فراموشی بسپارد .

علیرغم طرفداری که هوگو از زندان مجرد میآورد ، در برخی نوشته‌های خود با احتیاط کامل در اطراف آن بیحث میبرد و حتی پیشنهاد میکند که این روش

کیفری تا حد امکان محدود شود ، زیرا در عین حالیکه برای روحیه‌های قوی بسیار مفید است ، اندیشه‌های ضعیف را در معرض خطر حتمی قرار میدهد . به همین جهت او مینویسد :

- فرد زندانی که از اجتماع فاسد جدا شده است باید با اجتماع سالم در ارتباط

دائم باشد . این زندانیها جهنم‌های مختلفند که بعد بصورت قبرستان‌ها در میآیند .

بسهولت بتواند بمقام و اعتبار لازم دست یابد.

اگر کسی که میتواند باز سازی اجتماعی و اصلاح را در خود ایجاد نماید مهر بدنامی قانون بر پیشانی‌اش بخورد، یعنی در واقع دفن کردن انسانی که هنوز زنده میباشد.

1- «Victor Hogo, » Le dernier jour d'un condamné.

2- Id, «Notre-Dame de Paris».

3- Id, «Claude Gueux».

4- Id, «En Voyage».

5- Id, «Choses vues». Tome I et II.

6- Id, «Les Misérables»

آیا اینست نشانه ترقی و تعالی ؟

هیچگاه نباید فقط او را از دیگران دور کرد، بلکه باید توجه داشت که او در انزوای خود بایست مورد راهنمایی قرار گیرد و بطور مداوم ملاقات شود و در کوششهایی که بعمل میآورد از حمایت لازم برخوردار حاصل کند. کشیش باید همیشه بسا او ملاقات کند و ببند و اندرز و موعظه بپردازد. زندانی باید کار کند و بآموختن حرفه مورد علاقه مشغول گردد.

هنگو به پیش از خروج از زندان بزهرکار نیز توجه خاص دارد و مینویسد که کوشش قانونگذار نباید فقط مصرف اصلاح مدت زندانی بزهرکار شود؛ بلکه باید شرایط و وضع او را در خارج از زندان نیز مطمح نظر قرار دهد. واقعاً چه سودی دارد که يك بزهرکار در زندان بصورت يك انسان شرافتمند در آید ولی در خارج از زندان بواسطه کنش محیط اجتماعی، کوششهایش برای او موفقیتی ایجاد نکند و فعالیت‌های او فلج و خنثی گردد ؟

او با انتقاد از سیاست کیفری فرانسه میپردازد و مینویسد که روش آزاد کردن زندانی در این کشور بهمان اندازه خود زندان قابل تأسف و نفرت‌انگیز است زیرا قانون، بزهرکار را برای همیشه عمر گرفتار شکنجه میسازد. مجرمی که مدت کیفر تحمیلی و رنج مدت زندان را تحمل نماید از زندان آزاد شود، در واقع آزادی بدست نیاورده است؛ زیرا بلافاصله زیر نظر و مراقبت پلیس قرار میگیرد که او را در نزد همه مردم بدنام و بی آبرو میسازد. انسانی که یک دفعه بوسیله بزه ارتکابی توسط قانون بنام بدنام معرفی شد؛ برای همیشه قانون او را تعقیب میکند و تا پایان زندگیش لکه بدنامی را به پیشانی او میچسباند و بهمه مردم معرفی مینماید. اینجاست که میتوان ادعا کرد که عدالت بشری نسبت به عدالت الهی بی اعتنائی و اهانت میکند. قانونگذار مایل است که غول‌ها و دیو‌هایی بیافریند که برای همیشه آنان را از همه مردم دیگر جدا سازد. باید این روش غلط را از مجموعه جزائی بشری خط زد و بصورتی گسترده حق اصلاح را جایگزین نمود. باید با حذف مراقبت که مانع کوششهای سازنده زندانی آزاد میباشد، باو اجازه داد تا